

یادداشت ۱۶

## گزارش شانزدهمین جلسه محاکمه‌ی حمید نوری (عباسی) از استکهلم امیرجوهری لنگرودی

پنجشنبه ۲۵ شهریور ۱۴۰۰ برابر با ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۱



مهدی اسحاقی بعنوان هشتمین شاکی و شاهد، دادگاه محاکمه حمید نوری (عباسی) در استکهلم روز پنجشنبه ۲۵ شهریور برابر ۱۶ سپتامبر، آفرینشگر صحنه‌هایی است که تا به امروز کمتر شنیده شده است.

زمانی که مهدی اسحاقی در بخشی از شهادتش از خمینی به عنوان «جلاد و خونخوار» نام برد. قبل از ترجمه گفتارش به سوئدی، حمید نوری از آن سوی دادگاه به اعتراض و اکنش نشان داد و گفت: «به رهبرم توهین نکنید.» بدین ترتیب حمید نوری با اولین سیگنال اش به حاکمیت اسلامی فهماند که هنوز سر موضع باقی مانده و کوتاه نیامده است!

از ابعاد مهم اظهارات مهدی اسحاقی در دادگاه این بود که گفت: او در ایران زمانی که در زندان بود، اولین فردی بود که "هویت حمید عباسی" را به عنوان "نوری" شناسایی کرده است.

مهدی اسحاقی گفت: «من به آینده فکر کردم، حکام را نگه داشتیم. آن را در دسته ساکی که همیشه همراهم بود، جاسازی کردم و امروز آن را در اختیار دارم.»

محسن اسحاقی در تشریح "چشم بند" به یکباره چشم بندی را از جیب خود بیرون آورد و بر چشم خود زد و گفت: "من الان همه شما را می بینم، برای اینکه این چشم بند من است و من آنرا جوری آماده کردم که بتوانم همه شما را بینم ولی شما من را نمی بینید!" خود این بیان و شگرد فهماندن عملکرد "چشم بند" حاضرین در دادگاه را شگفت زده کرد!

\*\*\*\*\*

هفته ششم و شانزدهمین جلسه دادگاه حمید نوری (عباسی)، در سالن ۳۷ دادگاه مرکزی شهر استکهلم پایتخت سوئد، پنجشنبه ۲۵ شهریور برابر ۱۶ سپتامبر، به جرم مشارکت در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، کار خود را به پیش برد.

در این نشست مهدی اسحاقی، زندانی سیاسی سابق، درباره نقش این مقام در اعدام‌های دهه ۶۰، وضعیت زندان گوهردشت و برگزاری دادگاه‌های انقلاب شهادت داد.

در این نشست نام مهدی اسحاقی، بعنوان هشتمین شاکی و شاهد بعد از آقایان ۱- ایرج مصداقی ۲- نصرالله مردانی ۳- مهدی برجسته گرمودی ۴- همایون کاویانی ۵- سیامک نادری ۶- محسن اسحاقی ۷- رمضان فتحی شهادت داده‌اند.

نکته خبری اینکه محسن اسحاقی، برادر مهدی پیش از این، در تاریخ ۰۹ سپتامبر در چهاردهمین جلسه رسیدگی به اتهامات حمید نوری شهادت داده و برادر دیگر او به نام منوچهر نیز قرار است در جلسات بعدی شهادت بدهد.

وکیل مشاور (مدافع) اسحاقی سپس به ارائه شرحی کوتاه در معرفی مهدی اسحاقی پرداخت. وکیل گفت: مهدی اسحاقی متولد سال ۱۹۶۲ است و هنگامی که در سال ۶۱ بازداشت شد، کلاس چهارم دبیرستان و در آستانه گرفتن دیپلم بود. او ۱۰ سال بعد از زندان آزاد شده است. اسحاقی در سال ۶۷ یک بار به راهروی مرگ برده شده و همان زمان هم به ملاقات هیئت مرگ رفته است.

مهدی اسحاقی، سال ۱۳۶۱، زمانی که دانش آموز کلاس چهارم دبیرستان بود، دستگیر و به اتهام هواداری از "سازمان مجاهدین خلق" و "اقدام علیه جمهوری اسلامی" به دهسال زندان محکوم شد. او دوران بازجویی و محاکمه خود را در زندان اوین گذراند و سپس به قزلحصار منتقل شد. وی در سال ۱۳۶۵ از این زندان به زندان گوهر دشت منتقل گردید. اسحاقی اواخر ۱۳۶۵ یا اوائل سال ۱۳۶۶، حمید نوری را در زندان گوهر دشت می بیند.

وکیل مشاور همچنین اشاره کرد مهدی اسحاقی کسی است که هویت حمید عباسی را به عنوان حمید نوری شناسایی کرده است. او همچنین به برادران دیگر مهدی اسحاقی اشاره کرد که یکی از آنها (محسن اسحاقی) پیش از این شهادت داده است و دیگری (منوچهر اسحاقی) در جلسات آینده شهادت خواهد داد.

پس از صحبت‌های وکیل مشاور، دادستان صحبت‌هایش را آغاز کرد. او روند پرسش و پاسخ از مهدی اسحاقی را توضیح داد و گفت: که جریان دادگاه چگونه پیش خواهد رفت به مانند جلسات پیش، ابتدا با سوالات دادستان و سپس روایت خود اسحاقی، و آنگاه پرسش‌های وکیل مدافع متهم نوری، طرح خواهد شد.

دادستان سپس به طرح پرسش‌هایی از مهدی اسحاقی پرداخت. او درباره سال دستگیری اسحاقی پرسید و اینکه او چگونه حکمش را در اختیار دارد؟

اسحاقی گفت: جمهوری اسلامی در دوره‌ای این "خطا" را انجام داده و احکام را به شکل کتبی به زندانیان ابلاغ کرده است، اما بعد خواسته آن‌ها را پس بگیرد.

«من به یک آینده‌ای فکر کردم و حکام را نگه داشتم. آن را در دسته ساکی که همیشه همراه بود، جاساز کردم و امروز آن را در اختیار دارم.» مهدی اسحاقی در پاسخ به سوال دادستان درباره انتقالش از زندان قزلحصار به زندان گوهر دشت توضیح داد: به سالن‌ها و بندهایی اشاره کرد که در آنها زندانی بوده است.

اسحاقی توضیحی هم درباره واحدها و بندهای زندان قزلحصار داد و در ادامه درباره ویژگی زندان‌ها گفت: «اصطلاحی درباره زندان‌ها وجود دارد به این ترتیب: زندان باز، زندان بسته و زندان نیمه‌بسته. زندان باز مثل زندان قزلحصار است. می‌توان راحت آسمان را دید. فضای کلی

دراختیار زندانی است و مانعی در مقابل او نیست. اما زندان گوهر دشت زندان بسته است. زندانی در سلولش هیچ راهی به بیرون ندارد. در هوا خوری هم فضای محدودی در اختیار اوست و حتی یک کلاغ هم ممکن است از فراز سرش نگذرد.»

مهدی درباره "اتاق گاز" توضیح داد: این اتاق گاز به معنی متعارف کلمه این نیست که در آن گاز کار گذاشته اند. نه! در آنجا گاز نبود، ولی اکسیژن هم نبود. همه منفذ های هوای اتاق را گرفته بود و هیچ هوایی در اتاق نبود. ما از تنفس همدیگر، نفس می کشیدیم! بیماریهای ریوی و تنفسی و سایر آسیب های زندان از این جا به جسم و جان زندانی میرسید!

مهدی اسحاقی که به ۱۰ سال حبس محکوم شده بود، بار اول بواسطه مرداد ۶۷ در برابر هیئت مرگ به ریاست حسینعلی نیری قرار گرفت. او با نوشتن انزجار نامه نسبت به سازمان مجاهدین و قبول مصاحبه از اعدام رهایی یافت.

مهدی اسحاقی در برابر این سوال دادستان که چرا انزجار نامه را امضاء کردید؟

وی پاسخ داد: «برای این که می خواستم زنده بمانم. برای این که خودم را دوست داشتم. برای چه باید کشته می شدم؟»

در جلسه دادگاه آن هنگام که مهدی اسحاقی در بخشی از شهادتش از شخص خمینی به عنوان «جلاد و خونخوار» نام برد.

حمید نوری قبل از ترجمه گفتار مهدی اسحاقی برای دادگاه. از آن سوی سالن با صدایی هستریک و عصبی واکنش نشان داد و گفت: «به رهبرم توهین نکنید.» بدین ترتیب اولین سیگنال خود از درون دادگاه را به بیرون و به سوی حاکمان اسلامی رساند، که من هنوز بر سر قرارم با شما هستم که شخص سفیر را بری دلجویی من فرستادید و برای دفاع از جنایات صورت داده ام، برایم وکیل گرفتید و طرح دعوی بر علیه دستگاه قضایی سوئد کردید. نوری مطمئن بود که واکنش او به سخنان هشتمین شاکی و شاهد آقای مهدی اسحاقی مبنی بر اینکه " به رهبرم امام خمینی ره توهین نکن!" در بیرون از قول حمید نوری انعکاس خبری خواهد داشت و رسانه ای می گردد!

به دنبال این موضوع بود که قاضی از شاهد خواست: تا از کلمات نامناسب استفاده نکند. اما درخواست او باتذکر وکیل مهدی اسحاقی، بندگت هسل بری، مواجه شد. او به قاضی گفت: شاهدان دادگاه باید در بیان شهادت شان آزاد باشند. قاضی نیز این تذکر را پذیرفت.

مهدی اسحاقی در ادامه و در پاسخ به سوال دادستان، جزییات بیشتری از حضورش در راهروی مرگ، پس از ملاقاتش با هیئت مرگ ارائه داد.

مهدی اسحاقی به مواردی از جمله به حضور نوری در راهروی مرگ اشاره کرد. همچنین گفت: که نوری دایی او را (که از خودش کوچکتر است) از زندان گوهردشت به زندان اوین منتقل کرده است.

مهدی اسحاقی در شهادتش از همراهی حمید نوری با محمد مقیسه (با نام مستعار ناصریان) صحبت به میان آورد و گفت: رفتارها و برخوردهایی که این دو با زندانیان داشته‌اند، بغایت ضد انسانی بود.

اسحاقی توضیح داد: ناصریان اولین بار با نوری آمده است و او را به عنوان یکی از افراد مسئول در دایاری به زندانیان معرفی کرده است.

مهدی اسحاقی در پاسخ به دادستان به مواردی از جمله برخورد بایکی از مسئولان زندان به نام "عرب" اشاره کرد و در توضیح مناسبات قدرت در زندان گوهردشت از ناصریان به عنوان نفر اول و عباسی (حمید نوری) به عنوان نفر دوم یاد کرد.

مهدی برخوردش با حمید نوری به دنبال بردنش به اتاق گاز توضیح داد: «هر بار بعد از ورزش، شکنجه هم تظاهر می نمود. پیشتر هم گفتم (من را ۳ بار به اتاق گاز بردند)، حمید نوری در اتاقش نشسته بود و منتظر بود تا ما برویم و تعهد بدهیم. بعد از تعهد هم پاسدارها منتظر ما بودند تا کتک‌مان بزنند. ما با چشم‌بند به اتاق او می‌رفتیم و می‌دیدیمش. ضابطه این بود که زندانی بیرون بند، چشم‌بند بزند. او هم می‌دانست که ما می‌بینیمش اما اهمیتی نمی‌داد. من یک بار در اتاق حمید عباسی بودم. او مجبور بود برای کاری به لیست مقابلش که لیست زندانی‌ها بود نگاه کند و مستقیم من را نگاه نمی‌کرد. من در این فاصله فرصت داشتم که او را خوب ببینم. او هم متوجه بود اما اهمیتی نمی‌داد.»

مهدی اسحاقی در بخش دیگری از اظهاراتش در پاسخ به پرسش دادستان، آیا این افرادی که یاد کردید را می‌شناسید؟

چنین گفت: «من حتی اگر نابینا هم بشوم، می‌توانم حضور ناصریان را حس کنم، حضور لشکری را حس کنم، حضور عرب را حس کنم. این‌ها

یک خشونت آشکاری داشتند اما در مورد حمید نوری اگر نابینا باشم حتما باید صدایش را بشنوم. ... او حتی بعضی وقت‌ها لبخند می‌زد. ....»  
مهدی اسحاقی در بخش دیگری از شهادتش از "الشکری" به عنوان یک «آدم‌دنگ» یاد می‌کند که بازوی نظامی حمید عباسی (حمید نوری) و ناصریان (محمد مقیسه) بوده است: «او درشت هیکل بود و معمولاً لباس سازمانی یا کماندویی می‌پوشید.»  
مهدی اسحاقی در واکنش به حرف‌های دادستان که گفت؛ او گفته حمید نوری خوش‌تیپ بود:

مهدی اسحاقی گفت: «من نگفتم؛ خوش‌تیپ بود. بلکه گفتم: تر و تمیز بود. خوش‌تیپ از نظر من کس دیگری‌ست. نوری همین شکلی بود که الان در دادگاه هست فقط کمی سفیدتر شده است.»

اسحاقی سپس به یک خاطره دیگری از زندان اشاره کرد و اظهار داشت:  
«یک بار پاسدارها داشتند من را می‌بردند که متوجه شدم دو پاسدار دارند جعفر ما (دایی‌ام) را کتک می‌زنند. من به سمت دایی‌ام، دویدم. پاسدارهایی که با من بودند داد زدند چه کار می‌کنی؟ من توجهی نکردم و رسیدم به دایی‌ام و [نفس عمیق می‌کشد] مانع شدم که او را کتک بزنند. بعد پاسدارها ریختند سر من و من را زدند. بعد هم بردند پیش حمید نوری. نوری همان‌جا تا به من رسید یک سیلی زد توی گوشم و گفت کارت به جایی رسیده که دست روی برادران پاسدار انقلاب اسلامی بلند می‌کنی؟»

من گفتم: دست روی کسی بلند نکردم و فقط مانع شدم دو پاسدار دایی‌ام را که چشم‌بند داشت، کتک بزنند. بعد حمید نوری به من گفت: به انفرادی می‌اندازمت و ممنوع‌الملاقات ات می‌کنم. من را حسابی تهدید کرد و در نهایت هم آن روز اجازه ندادند، والدینم را ملاقات کنم اما من را به سلول انفرادی نبردند.»

وکیل مدافع مهدی اسحاقی یک بار هم به حمید نوری تذکر داد که به شاهدان خیره نشود. این تذکر با واکنش وکیل مدافع حمید نوری، توماس سودرکوئیست، همراه بود. او گفت: قاضی اجازه چنین کاری را به نوری داده است.

برپایه شنیده‌های چندی از درون زندان، نکته گفتنی این است: از آغاز اظهارات شاکیان و شاهدان در دادگاه تاکنون تقریباً تمامی شاهدان اشاره کرده‌اند:



«حمید نوری در جریان اظهارات شاهدان، چشم در چشم به آنها خیره می‌شود و گاهی چشمک می‌زند. آنها معتقدند: متهم سعی می‌کند با چنین کارهایی آنها را وادار به عکس العمل کند».

مهدی اسحاقی در ادامه در پاسخ به سوال دادستان، آیپس از اعدام‌های سال ۶۷ هم باز با حمید نوری برخورد داشته است؟

مهدی اسحاقی گفت: دوبار توسط حمید نوری مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود؛ یک بار به دلیل تمسخر شعری منسوب به خمینی که از رادیو پخش شد.

او گفت: «این برخورد به پس از انتقال او از زندان گوهردشت به زندان اوین برمی‌گردد و از دادگاه اجازه می‌خواهد تا درباره این برخورد به شکل مفصلی توضیح بدهد.»

دادستان از مهدی اسحاقی خواست که این ماجرا را شرح دهد. اسحاقی گفت: «خرداد سال ۶۸ در زندان اوین پس از مرگ خون‌آشام جلاد، خمینی (در اینجا رئیس دادگاه به مهدی اسحاقی تذکر می‌دهد که احترام دادگاه را حفظ کند و چنین واژه‌هایی را به کار نبرد؛ احتمالاً در واکنش به اعتراض پیشین حمید نوری).

اسحاقی پذیرفت و ادامه داد: «تلویزیون می‌خواست از خمینی یک فیلسوف و اندیشمند بسازد که نبود. بدین معنی بعد از مرگ خمینی، تلویزیون داشت شعری را که گفته می‌شد او سروده پخش می‌کرد و من مسخره می‌کردم. این ادامه پیدا کرد تا اینکه یکی از هم‌بندی‌ها، من را لو داد و مسخره کردن خمینی از جانب من را به زندانبانان گزارش نمود. مدتی بعد آمدند و من را صدا زدند که با وسایلت بیرون بیا. من پایم را که از بند بیرون گذاشتم. به یکباره بر سرم ریختند و شروع به زدن و توهین کردند نمودند. من را به اتاق حمید عباسی (حمید نوری) بردند. آنجا خود نوری هم اضافه شد و من رازیر چک و لگد خود گرفتند و با فریاد می‌گفتند: خون "امام" عزیز هنوز خشک نشده، تو منافق این حرف‌ها را می‌زنی؟ در این فاصله، من همان‌طور که کتک می‌خوردم، متوجه شدم که "عرب" نیست .... یادم است که هوا خیلی گرم بود و نوری هم خسته شده و حسابی گرمش شده بود. کتکش را درآورد و آنرا به سمت صندلی پشت میزش، پرت کرد. اینجا کارت شناسایی از جیبش افتاد و من زیر

کتک نام واقعی‌اش را دیدم. عباسی به من می‌گفت: می‌دهم اعدامت کنند. باید بگویی که چه توهینی کرده‌ای....»  
مهدی اسحاقی در ادامه گفت:

«در نهایت من را به انفرادی منتقل کردند. شاید پنج ماه در انفرادی بودم و کسی سراغم نمی‌آمد. تنها بودم و مورچه‌ها همسلولی‌هایم بودند. بعد آمدند و من را به بند بردند.... یک سر طی این پنج ماه عوض شده بودم و موها و ریش‌هایم بلند شده بود. وضعیت برایم جالب بود.... در چنین شرایطی معمولاً همبندی‌ها می‌آیند و مو و ریش فرد را کوتاه می‌کنند، اما عباسی (حمید نوری) آمد، خندید و گفت: خوش‌تیپ شدی! ما تا حالا زندانی باریش نداشتیم. اگر ریش‌هایت را کوتاه کنی دوباره می‌فرستمت انفرادی. ما از ریش، بدلیلی اینکه نماد این جماعت بود، منتفر بودیم. من همان روز ریش‌هایم را زدم.»

مهدی اسحاقی در ادامه شهادتش و در پاسخ به سوال دادستان به ماجرای دیدن کارت شناسایی حمید نوری توضیح داد: «وقتی کارت در فاصله ۲۰-۳۰ سانتی‌متری او، روی زمین افتاد. او روی کارت را خواند که نوشته شده بوده "برادر شهید حمید نوری"»

و ادامه داد: «برادر شهید آن زمان یک "تایتل" بود. شاید برادر حمید نوری در جنگ کشته شده باشد یا یک چنین چیزی. اما کارت شناسایی او با کارت‌های شناسایی امثال ما فرق داشت. آن کارت شناسایی مجوز ورود او به زندان و... بود.»

مهدی اسحاقی تأکید کرد روی کارت را دیده و آن را خوانده است. در ادامه روز شانزدهم دادگاه حمید نوری، دادستان از مهدی اسحاقی پرسید: وقتی متوجه شد حمید عباسی اسم اصلی‌اش حمید نوری است آیا برای کسی این موضوع را تعریف کرده است؟

مهدی اسحاقی گفت: «نه، برای من مثل یک راز بود و دلیلی نداشت برای کسی بگویم تا اینکه از زندان بیرون آمدم. در آلمان بودم که شنیدم ایرج مصداقی به نوشتن درباره وقایع زندان، دست زده است. از آنجایی که می‌دانستم ایرج حافظه خوبی دارد و می‌دانستم که چه عواقب دیگری هم پیش خواهد آمد، به سوئد آمدم و ایرج مصداقی را ملاقات کردم.»

به او گفتم: یک چیز جالب برایت دارم، می‌دانی اسم واقعی حمید عباسی چه بود؟

گفت: نه،

وقتی به او گفتم: لبخند روی لب‌هاش پدیدار شد.



گفت: از کجا فهمیدی؟

مهدی: «ماجرای را برایش تعریف کردم.»

دادستان: چه زمانی برای ایرج تعریف کردی؟

مهدی اسحاقی: فکر کنم حدود ۱۷ سال پیش در محدوده ۲۰۰۳ سال میلادی، این جزئیات دقیق یادم نیست. اصراری روی تاریخش ندارم، می‌دانم خیلی سال پیش بود.

دادستان: به غیر از ایرج مصداقی برای کسی دیگری گفتی؟

مهدی اسحاقی: نه، به جز اعضای خانواده‌ام.

دادستان: چرا تعریف نکردی؟

مهدی اسحاقی: دلیلی نداشت، فقط ایرج بود که می‌نوشت. یا حداقل من نمی‌دانستم کس دیگری هم می‌نویسد. حتی ایرج گفت: چرا خودت شروع به نوشتن نمی‌کنی؟

گفتم: من توانایی‌اش را ندارم.

دادستان: حمید عباسی که در گوهر دشت دیدی، همان عباسی است که در اوین دیدی؟

مهدی اسحاقی: بله

دادستان: چه چیزی باعث می‌شود اینقدر مطمئن باشی؟

مهدی اسحاقی: ما کسی دیگری کنارمان نبود، دادستان و دستیار دادستان این‌ها بودند فقط. شاید حتی خواب‌های ما هم مثل هم باشد.

دادستان: چه زمانی متوجه شدی در سوئد تحقیقات مقدماتی در این باره حمید نوری شروع شده است؟

مهدی اسحاقی: «سال ۲۰۱۹. من یک بار دیگر به سوئد آمده بودم و در یک مهمانی ایرج مصداقی را دیدم، به سمت آمد و گفت: مردم به تو بدهکار هستند.»

گفتم: منظورت را نمی‌فهمم.

گفت: از آن سازهاست که بعدا صدایش درمی‌آید.

همسر ایرج مصداقی گفت: خب به او بگو.

بعد ایرج گفت: نه الان وقتش نیست. من هم کنجکاوی نکردم، تا اینکه چند هفته بعد ایرج تماس گرفت و گفت: یک خبر خوش دارم.

گفت: گرفتیمش!

گفتم: کی را گرفتید؟

گفت: حمید عباسی، حمید نوری...

من حس عجیبی داشتم، اول باورم نمی‌شد، خوشحالی، درد، غم، رنج، تمام آن تصاویر زشت و زیبا به سراغم آمد. احساسی که نمی‌شود برای آن اسمی پیدا کرد. این مکالمه به پایان رسید، برادرم از طریق واتس آپ یک عکس برایم فرستاد، من این عکس را بلافاصله شناختم. برادرم گفت: این عکس را می‌شناسی؟

در پاسخش گفتم: معلومه این حمید نوری است. عکس فقط از صورتش بود و نمی‌دانم از کجا آمده بود.»

دادستان: باز هم عکس در اینترنت دیدی؟

مهدی اسحاقی: «راستش را بخواهید من پرهیز می‌کنم اخبار حمید نوری را دنبال کنم. ایرج مصداقی دوست من است، اما من کتاب‌های او را نخوانده‌ام، من خودم یکی از هنرپیشه‌های آن داستان هستم، چه چیزی را بخوانم؟ اعتراف می‌کنم که تحمل خواندنش را ندارم، چون خیلی عصبی می‌شوم. من بیش از یک سال تراپی رفتم تا بتوانم بخوابم و مانند آدم‌های نرمال زندگی کنم. شما همه می‌دانید که یک روان‌شناس یا روان‌کاو نمی‌تواند معجزه کند. فقط می‌تواند کمی کمک کند.»

دادستان: من دیدم چند بار وقتی درباره نوری صحبت می‌کنی برمی‌گردی او را نگاه می‌کنی، وقتی او را می‌بینی چه حسی داری؟ اسحاقی: همان حسی که گفتم، نمی‌توان نوشتش، من باورم نمی‌شود جای ما عوض شده است و او محاکمه می‌شود. من جایی نشستم که همه دوست دارند بنشینند. من از خشونت و انتقام بیزارم، اما اعتقاد دارم هرچقدر بکاری همان قدر درو می‌کنی.

دادستان: این شخص را می‌شناسی (اشاره به حمید نوری)؟

مهدی اسحاقی: بله رنگ چشم‌هایش، حالت دست‌هایش که در هم فرو برده و....

بعد از اینکه دادستان پرسش‌هایش از مهدی اسحاقی به پایان رسید. وکیل مشاور او برخی سوال‌های کنترلی از او پرسید. وکیل مشاور گفت: اولین باری که حمید نوری را دیدی سال ۶۵ بود، ولی خودت گفتی سال ۶۶ بود، کدام درست است؟

اسحاقی گفت: اصراری بر تاریخ‌ها ندارد چون آنها اسفند ۶۵ وارد گوهردشت شدند و ممکن است اواخر سال ۶۵ یا اوایل سال ۶۶ بوده باشد.

وکیل مشاور: چندبار حمید نوری را در گوهردشت ملاقات کردی؟

مهدی اسحاقی: «من ده‌ها بار حمید نوری را ملاقات کردم، مثلاً وقتی در بند می‌آمد. مشخصاً با من برخورد نمی‌کرد، اما قدم می‌زد. هم با چشم‌بند و هم بدون چشم‌بند، او را دیدم. در اوین هم به همین صورت، ما گاهی در بند بدون چشم‌بند بودیم و فکر می‌کنم دو سه بار در اوین او را دیدم. مهدی اسحاقی در ادامه درباره آسیب‌هایی که در دوران زندان به او متحمل شده و رفتن پیش روانشناس برای معالجه صحبت کرد: «سال ۲۰۰۰ وارد آلمان شدم. ابتدا در آلمان شرقی بودم، آنجا همچنین امکانی وجود نداشت، بعد که به سمت آلمان غربی آمدم. آنجا موسسه‌ای بود که از زندانیان شکنجه شده، حمایت ویژه می‌کردند. آنها روانکاو داشتند، من رفتم و خودم را معرفی کردم. روانکاو گفته بود؛ هر زمان نیاز داشتی با من حرف بزنی بدون وقت قبلی می‌توانی به ما مراجعه کنی و بیایی. این روند تا یک سال و نیم ادامه داشت. این موسسه کمک مالی از دولت می‌گرفت، بعد از قطع شدن کمک‌های دولتی، دیگر نتوانستند ادامه بدهند.

من با کسی که صحبت می‌کردم رابطه خوبی داشتم، برای همین راحت نبودم با کس دیگری صحبت کنم. بعدش مشغول کارهای سخت شدم و این کمی به من کمک کرد. ولی فکر می‌کنم برای این درد درمانی نیست. مدت‌ها بود می‌توانستم شبی دو سه ساعت بخوابم. از وقتی ماجرای حمید نوری شروع شده شب‌ها یک ساعت هم نمی‌خوابم. من دارو مصرف می‌کنم که بتوانم آرام باشم. من درمانگر (اسیستان) اجتماعی هستم، کار من با جوانان افغانستانی و ایرانی بعنوان پناهنده است. که روزانه برای طرح مشکلاتشان به من مراجعه می‌کنند. برای همین باید قوی باشم، من هر روز می‌جنگم.»

وکیل مشاور به دوران زندان مهدی اسحاقی بازگشت و از او خواست در زمان اعدام‌ها حس خود را بیان کند.

مهدی اسحاقی: «بعد از اینکه ما را به بند جهاد برگرداندند روزهای سختی برای ما شروع شد. من هر روز دوش آب سر می‌گرفتم و دوش‌های دیگر را باز می‌کردم که کسی صدای من را نشنود، چون من آدمی بودم که در طول زندان شاد بودم، آواز می‌خواندم و دلم نمی‌خواست کسی گریه من را ببیند. هنوز هم دلم نمی‌خواهد. فقط یک بار خندیدم، همین اخیراً که از خواب بیدار شدم با قهقهه، همین امروز که حمید نوری مقابل من متهم است، بی اختیار خنده‌ام گرفت، ولی چون قرص مصرف

می‌کنم توانستم دوباره به تخت‌خواب بروم، خوابم نمی‌برد ولی آرام هستم.»

وکیل مشاور: در دوره اعدام‌ها شکنجه جسمی شدی؟  
مهدی اسحاقی: «یادم هست روی پاهای من خارش می‌گرفت، گویی که آتش گرفته است. درست است که بین بچه‌های زندان دکتر هم بود، ولی دکتر پوست نداشتیم، من هم تغییری روی پوست پام نمی‌دیدم، فقط همان‌طور که گفتم یک شوک به پاهایم وارد می‌شد، بعد از یک مدت تمام شد. در طول اعدام‌ها کسی من را شکنجه نکرد.»

یکی دیگر وکلای مشاور شاکی‌ها و شاهدین تعدادی اسم را برای مهدی اسحاقی خواند و از او خواست بگوید آیا آنها را می‌شناسد: «حمزه شلاوند بروجردی، محمود میمنت، علی حاجی‌نژاد، سید عقیل محمدی برنجستانی، عادل طالبی.»

مهدی اسحاقی گفت: فقط محمود میمنت را شنیده و برایش آشنا است. یکی دیگر از وکلای شاکی‌ها گفت: آیا همایون کاویانی را در آن مدتی که اعدام‌ها انجام می‌شد می‌شناخته و تماسی با او داشت است؟ اسحاقی گفت کاویانی را در راهروی مرگ دیده است و توضیح داد؛ در بازپرسی پلیس، یک اسم را اشتباه گفته، دوبرادر به نام‌های مجید و حمید مشرف که او به اشتباه از آنان «مبشری» یاد کرده است. سپس وکلای مدافع حمید نوری از مهدی اسحاقی سوالاتی را مطرح کردند.

اولین سوال درباره کتاب‌های ایرج مصداقی بود، وکیل مدافع نوری گفت: اسحاقی در بازجویی اولیه گفته پلیس کتاب ایرج مصداقی را خوانده، اما اکنون در دادگاه می‌گوید: نخوانده است و از اسحاقی خواست در این باره اگر توضیحی دارد ارائه دهد.

مهدی اسحاقی: «ایرج مصداقی در یکی از کتاب‌هایش اسم من را می‌برد، باز هم تاکید می‌کنم من کتاب‌های ایرج را نخواندم، ولی بچه‌های دیگری که کتاب‌های ایرج را خوانده بودند برای من تعریف کردند. بنابراین بخشی از این کتاب ایرج مصداقی را بچه‌ها برای من تعریف کردند. فکر می‌کنم جواب سوال‌تان را گرفتید.»

وکیل مدافع نوری: شما کتاب‌های ایرج را در خانه دارید؟  
مهدی اسحاقی: بله، ولی جرات خواندنش را ندارم، می‌توانید نگاه کنید، لای کتاب باز نشده، کاملاً نو هستند. من پرهیز می‌کنم چون اذیت می‌شوم.

وکیل مدافع نوری پرسید: آیا درباره بازجویی‌هایی پلیس با دوستانش یا دیگر شاهد‌ها صحبتی داشته است؟ اسحاقی تاکید کرد: به هیچ عنوان و تاکید کرد موضوع بازداشت حمید نوری خیلی سر و صدا کرد و همه درباره آن صحبت می‌کردند.

وکیل مدافع حمید نوری از دادگاه اجازه خواست بخشی از صحبت‌های مهدی اسحاقی در بازجویی اولیه پلیس را بخواند، زیرا با صحبت‌های او در دادگاه همخوانی ندارد.

مهدی اسحاقی هم توضیح داد که برخی صحبت‌ها بالاخره بین همه رد و بدل می‌شد، اما جزئیات بازجویی‌ها را برای هم نگفته‌اند.

اسحاقی چندین بار تاکید کرد: که هیچ کدام از شاهد‌ها درباره بازجویی‌ها با هم صحبت نکرده‌اند. اسحاقی بار دیگر در پاسخ وکیل مدافع نوری توضیح داد که او با دیگر زندانیان در تماس است، آنها درباره مسائل و خاطرات زندان صحبت می‌کنند، اما این که به هم بگویند چه بگویند یا نگویند چنین چیزی نبوده است.

وکیل مدافع حمید نوری از مهدی اسحاقی خواست به موکلش (حمید نوری) خیره نشود.

وکیل مدافع حمید نوری اعدام‌ها و شکنجه در «اتاق گاز» را «ادعا» خواند. در ادامه وکیل مدافع حمید نوری درباره چشم‌بند سولاتی از مهدی اسحاقی پرسید و تاکید داشت برای او مهم است بداند چه نوع چشم‌بندی داشته است، آیا چشم‌بند خود او بوده یا چشم‌بندی که زندان‌بان به او داده است.

وکیل حمید نوری تصویری را در دادگاه نمایش داد که مهدی اسحاقی پیشتر در اداره پلیس کشیده بود و محل دادگاه که هیأت مرگ در آن حضور داشت را نشان می‌داد.

مهدی اسحاقی توضیحاتی ارائه داد و گفت: که زیاد خوب نمی‌تواند نقاشی بکشد.

آخرین پرسش وکیل مدافع حمید نوری از مهدی اسحاقی درباره چگونگی دیدن حمید نوری و ناصریان (قاضی مقیسه) از زیر چشم‌بند بوده است. وکیل حمید نوری با استناد به برخی صحبت‌های اولیه اسحاقی در بازجویی پلیس تاکید داشت که او تنها از گردن به پایین نوری و ناصریان را دیده است، اما همزمان مهدی اسحاقی گفت: که صورت آنها را دیده و احتمالاً مترجم در روز بازجویی برخی نکات را درست ترجمه نکرده است.

بر پایه‌ی یادداشت‌های پیشینم برآیم:

دادخواهی همین است! هم صدا شدن با مادران، پدران، همسران و فرزندان همه‌ی ایرانیان خفته در خاوران‌های ایران، بدون گره زدن نام مبارزان با وام خواهی حقوق بشری اتحادیه‌ی اروپا که نماینده‌اش در جریان مضحک‌هی نشست قاضی مرگ ابراهیم رئیسی برتخت قوه‌ی اجرایی مهمان این جانی و حاکمیت جنایتکار بوده‌اند.

باری کارما از امروز با دادگاه و محاکمه حمید نوری در استکهلم تازه آغاز شده است، پژواک صدای دادخواهی همه‌ی مردمان رنج کشیده و داغدار، به وسعت ایران باشیم

با ارائه شهادت مهدی اسحاقی، جلسه شانزدهم از دادگاه حمید نوری در شهر استکهلم به پایان رسید. جلسه هفدهم دادگاه روز جمعه ۱۷ سپتامبر / ۲۶ شهریور با شهادت علی‌اکبر بندلی، زندانی سیاسی و از جان‌به‌دربرندگان اعدام‌های سال ۶۷ به عنوان شاکی و شاهد، آغاز خواهد شد.

### **چند نکته ضرور:**

**\*- تا به امروز خیلی ها که دادگاه حمید نوری را جزء به جزء دنبال می کنند، از خود می پرسند: آیا این دادیار ولایی و دستیار ابراهیم رئیسی قاضی مرگ در کشتار خونین سال ۶۷ در زندان گوهردشت، که امروز قاضی مرگش برراس قوه اجرایی کشور است، می شکند و زبان بازمی کند؟**

به گمانم قرائن موجود و یادداشت نویسی های روزانه حمید نوری در زندان و پیام سراسرفحش و ناسزای او از زندان استکهلم به بیرون و طرح شکایتی که توسط معصومی فرسفير جمهوری اسلامی در استکهلم نسبت به دستگاه قضایی کشور سوئد و جیغ بنفش اودر صحنه دادگاه مهدی اسحاقی و پیام رسانی اش ( به رهبرم توهین نکنید) تا اینجای کار نشانه نشکستن اش و پافشاری بر مواضع تاکنونی اش است تا چه پیش آید!

**\*- دادگاه نوری طی این شانزده جلسه نشان داد که منطقی این می نماید وارد کلی گویی نشویم و از جزئیات بی ریشه و رخ نمودن شاکیان و شاهدین به یکدیگر، باید به شدت پرهیز نمود. چرا از این موارد تنها و تنها وکلای مدافع حمید نوری سود برده و ضرروزیانش متوجه امر دادخواهی می گردد.**

\*- اپزود های شانزدهمین روز دادرسی حمید نوری و نشانه گذاری های بجامانده از هشیاری مهدی اسحاقی در رابطه با ناروشنی نام و نشان نوری، در کنار اپزود اعتراض به بندجهاد در همزمانی ورزش در حیات، شکنجه شدن بی پایان، لحظه به لحظه روند دادگاه را در برابر تاریکی ها روشن می سازد.

\*- جلسه مهدی اسحاقی در امر روشنگری نسبت به مفاهیم اتاق گاز، چشم بندبر چشمان خود زدن در صحنه دادگاه، نقش آفرینی هشیاران این زندانی سیاسی مستقل را نشان داد.

\*- ارائه صحنه دلخراش بازگویی، نمایه اینکه جنایتکاران زندانبان ماژیک به دست محکومین به اعدام می دادند تا با دست خودشان، نام و فامیل خود را بر کف پایشان بنویسند، نشانه زبونی، عمق وقاحت، بی آبرویی جنایتکارانه شکنجه گرن این نظام و نشانه گذاری به نقطه سیل شکنجه روحی زندانی محکوم به اعدام در شانزدهمین روز دادگاه به نمایش گذاشته شد.

\*- ادعای مهدی اسحاقی در دادگاه که طی پنج ماه در سلول انفرادی و هم بندی اش با مورچکان که در سلول هم بند و همراه او بودند. نمای زیبایی از حسن انسانی این زندانی رها شده از بند اسارت نظام دین سالار را برای قضات دادگاه و دادستان و ما که شنونده مستقیم دادگاه بودیم، به نمایش گذاشت.

\*- مهدی اسحاقی در قبال پرسش دادستان مبنی بر اینکه چرا آن فرم را امضاء کردید و پاسخ سریع او مبنی بر اینکه؛ زندگی را دوست می داشتم و می خواستم زنده بمانم!

خود تقابل دواندیشه اسلامی و انسانی را به نمایش می گذارد. آن که به کشتن وجان ستاندن آدم ها فکر می کند و آنکه می خواهد زنده بماند تا زندگی بخشد و زندگی را دوست بدارد. کاری که امروز مهدی اسحاقی بعنوان، آسیستانت امور اجتماعی در کشور آلمان به پناهندگان گریخته از جهنم طالبان افغانستان و جمهوری مومیایی شده اسلامی ایران می نماید. عین نوید افکاری که فریاد زد: "اینان برای طناب دارشان، دنبال یک گردن می گردند" که این کلام بدل به شعار عمومی در پهنه جامعه داغ و درفش و اعدام شد. مادرش در روزهای پیش گفت: «سکوت در مقابل جنایت به نوعی پذیرش خود جنایت است!»



\*- به باور من؛ دادگاه به محاکمه کشاندن حمید نوری دادیار زندان گوهردشت، غیر ممکن هارامکن کرده است. کافی است که یک سند از جنایتکاران اسلامی در دسترس مردمان ما باشد تا شمارا امروز در هر کجای جهان که بیابیم، به محاکمه بکشانیم. راه برای ما باز شده است. این گوی و این میدان !

\*- برای چندمین بار تکرار می کنم ؛ آنهایی که مفهوم دادخواهی را در داد و دهش گروهی و سازمانی و منافع دوام و بقاء رهبری با نشان و بی نشان خود می بینند و صحنه دادرسی نوری در استکھلم رابه نبرد ایدئولوژیک پایان نیافته گروه و دسته خود بدل می سازند، هیچ چیزی از امر دادخواهی در نیافته و اهمیت تاریخی این مرحله از مبارزه خانواده های دادخواه به وسعت تمامیت جامعه ما را در سیمای جنایتکاری همچون حمید نوری که نماینده بلا فصل نظام اسلامی داغ و درفش است ، در نمی یابند!

تا یادداشتی دیگر ...

لینک یادداشت های دادگاه حمید نوری در استکھلم :

[https://drive.google.com/drive/folders/11\\_DDPT0OmT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing](https://drive.google.com/drive/folders/11_DDPT0OmT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing)